

نهائی دیگری برمیخواست. مجلس آن شرطها را پذیرفته از وامخواستن از دودولت چشم پوشید. زیرا همینکه آگاهی از پیشنهاد دودولت بتوده رسید در همه جا مردم ناخرسندی نمودند و بخروش برخاستند بویژه در تبریز و تهران که تکانی در مردم پدید آمد. در تبریز ستارخان هنوز در آنجا بود و همراه نمایندگان انجمن ایالتی بتلگرافخانه درآمدند و نمایندگان آذربایجان را در تهران بتلگرافخانه خواسته بگفت و شنید پرداختند و آشکاره آگاهی دادند که توده آذربایجان بهیچگونه وامخواهی از روس و انگلیس خرسندی ندارد چه رسد بآن شرطهای ننگین و ریشه برانداز و نوید دادند که هر گاه دولت از خود کشور وام خواهد آذربایجان اندازه بزرگی را بپردازد و چون شور و جوش همه دسته ها را فرا گرفته و مردم از درون دل به پشتیبانی دولت برخاسته بودند کمیسیون از پیشروان بازرگانان (شادروان حاج مهدی آقا کوزه کنانی و شادروان حاج شیخ علی اکبر اهرابی و حاج میرزا علی اکبر آقا صدقیانی و حاج علی آقا کمپانی و دیگران) پدید آوردند که هم از تبریز پول گرد آورند و هم بشهرهای دیگر تلگراف نموده آنها را نیز بکار برانگیزند.

دولت های روس و انگلیس از این دلیری ایران رنجیده در آخر های اسفند یادداشتی بدولت ایران فرستاده در آن چنین گفتند: که دولت ایران نمی تواند هیچ سر-چشمه درآمدی را از آن خود نزد بیگانه ای گرو گزارد و بچنین کاری آزاد نیست. دولت ایران خونسردانه پاسخ داد که در گرو گزاردن هر گونه سرچشمه در آمدی (جز از آنچه از پیش در گرویکی از دو دولت میباشد) آزاد است.

از این پاسخ روس و انگلیس برخشم و تندى افزوده دو یادداشت بیم آمیزی یکی در نیمه های فروردین و دیگری در آخر های اردیبهشت بدولت فرستادند که باید گفت نخستین تیشه را بر ریشه آزادی ایران فرود آوردند. در این یادداشتها ایران را در وا گزاردن کشیدن راه آهنی در ایران و کندن کانی بکسی از بیگانگان و در مزدور گرفتن و سرکرد گانی از بهر سپاه خود آزاد شناختند و از در بیم دادن درآمدند. آنچه دو دولت را باین بد رفتارها دلیر تر میساخت آن بود که دولت آلمان در کشور عثمانی دست در میان داشت و داستان کشیدن راه آهن از استانبول تا بغداد

بر زبانه بود و گمان میرفت که کم کم در ایران هم دست یابند و در نهان و آشکار پیوستگی هایی پیدا کنند. بیش از همه از واگذاری راه آهن تهران و خاقین بآلمان ترس میکردند. اگر روزنامهها را نگاه کنیم کسانی از ایرانیان نیز چنین آرزویی در دل می پرورده اند و در انجمنها گفتگوهایی می شده است.

این بود و دولت باین اندازه بسنده نکرده از فشار و بد رفتاری باز نایستادند بویژه روسیان که در پترسبورگ یکدسته تند روی بروی کار آمده ورشته سیاست را در دست داشتند و بر آن بودند که زودتر کار خود را با ایران یکسره سازند و از هیچگونه نیرنگ بازی و بیدادگری باز نمی ایستادند.

از داستانهایی که در همان زمان رخ داد این بود که در آخرهای اردیبهشت داراب میرزا نامی از نوادگان بهمن میرزا برادر محمد شاه (*) که بسته روس و در میان سواران قزاق عنوان سرکردگی داشت و در قزوین میان روسیان بود از آنجا بیرون آمده بهمدستی احمد خان میرشکار محمد علی میرزا که در قونولگری روس در قزوین بستی بود دسته ای بر سر خود گرد آوردند و از آنجا بخاک زنجان در آمده بشورش برخاستند. چنین میگفتند که برای بازگردانیدن محمد علی میرزا میکوشند و چون میرشکار در آنجاها بستگان بسیار داشت و داراب میرزا کاغذهایی بنام زینهار نامه بامهر یکی از سرکردگان روس در دست داشت که بمردم بخش میکرد و چنین میگفت هر که آن را دارد در نگهداری دولت روس میباشد در سایه این نیرنگها گروهی را بر سر خود گرد آوردند و آهنگ زنجان نمودند. بر سر راه دبه ها را تاراج میکردند و از آزار و زیان باز نمی ایستادند. میرزا صالح خان حکمران زنجان که یکی از آزادیخواهان بنام بود با آنکه سپاهی با خود نداشت بسیج ایستادگی کرد. داراب میرزا و همراهان او پس از هفده روز تاراجگری در روستاها بنزدیکی شهر رسیدند و شبانه ناخن آوردند. حکمران بهمدستی مردم ایستادگی نموده ایشان را از شهر بیرون راندند. در این کشاکش هشت تن از دوسوی کشته گردیدند. داراب میرزا در سه فرسنگی شهر نشیمن گرفت و دولت ایران از چگونگی آگاهی یافته دسته ای از

* داستان کربختن بهمن میرزا بفقاز و پنهانند شدن او بدولت روس در تاریخ قاجاریان شناخته است.

کیلان باعلی خان امیر تومان بگرفتن او فرستاد. از آنسوی روسیان با آنکه از آشوب داراب میرزا بیزاری مینمودند و سفیر روس می گفت او بنام آسودگی (مرخصی) از لشکر گاه بیرون رفته و از پیش آمد تاراج روستاها و جنگ زنجان افسوس میخورند و بپوزش میخواستند با اینهمه بگرفتن او از سوی ایرانیان خرسندی ندادند و یکدسته قزاق از قزوین با آوردن او فرستادند. اینان داراب میرزا را با همراهانش برداشته روانه زنجان گردیدند و در نهران ایشانرا با آشوب دلیر تر می ساختند. این بود چون در راه به علی خان ودسته او برخوردند و جنگ آغاز شد روسیان جلو گیری کردند و علی خان را گرفته بدست میرشکار دادند که او را با تیر کشت. نیز کس دیگری را از پا انداخت. سپس روسیان سپاهیان ایرانی را دستگیر کرده با خود بقزوین بردند (*).

در آذربایجان که بد رفتارشان همیشگی بود این زمان بسختی افزودند و بیکرشته کارهای ناسزایی برخاستند. یکی از سالدات از باغ گریخته و بخانه شادروان نقه الاسلام پناهنده شده و چنین می گفته آمده ام مسلمان بشوم. شاید برانگیزخته خود روسیان بوده و هر چه هست ما پوشیده نمیداریم که پذیرفتن او جز کار خامی نبوده. روسیان آنرا دستاویز گرفته روز پنجشنبه بیست و هشتم اردیبهشت هنگام نیمروز ناکهان دسته ای از سالدات بخانه نقه الاسلام ریخته آنجا را از درون و بیرون فرا گرفتند و بکسی راه آمد و شد ندادند و پس از آنکه چند ساعت خانه را بدینسان در دست داشتند در سایه کوشش و خواهش والی و دیگران از آنجا بیرون رفتند.

فردا آدینه بدستاویز اینکه یکن ارمنی که بسته روس بوده از دست پاسبانان (آژان) کتک خورده هنوز پیش از آفتاب دسته های قزاق و سالدات را بارمنستان ریخته کوچه هارا فرا گرفتند و همه پاسبانان آنجا را با سر کرد گانشان گرفته همه را از تفنگ و طپانچه و افزار دیگر برهنه ساخته همگی را که هفده تن بودند با خواری و آبریختگی کله وار جلو انداخته قزاق و سالدات از پشت سر آنان سرود خوانان از کوچه و بازار گذرانیده بیاب شمال بردند.

(*) در آن چند سال که روسیان در ایران بودند ایرانیان سخت پرهیز میکردند از آنکه با یکی از سپاهیان روس از دربرابری درآیند و بجنگ برخیزند و این پرهیز را بایستی داشته باشند اینست بدینسان روسیان دلبهر شده سپاهیان را دستگیر میکردند و پاسبانان را گرفتار نموده با سد خواری بیاب شمال می بردند.

داستان ارمنی این بود که بر سر مالیات می با پاسبان زد و خورد کرد و تیر برو انداخته و او را زخمی کرده بود که گناه را او کرده و بایستی کیفر بیند. ولی روسیان پاسبان را کناهار دانسته بآن بیدادگری برخاستند. در کتاب آبی در این باره چنین می نگارد .

«امروز مسیوایزولسکی بمن آگاهی داد که در تبریز پاسبانان شهر بر سر یکی از بستگان روس ریخته میخواستند اسد او را بکشند و دولت روس ناگزیر شده در این باره بکاری برخیزد و سپاه روس چند تن از پاسبانان کناهار را دستگیر کرده اند و چنین گفتند که این گونه پیش آمد ها اگر چه کوچک باشد نمی توان از آن چشم پوشی کرد .»

اینها دروغهایست که در آن روزها فراوان ساخته می شد و در روزنامه های روس وانگلیس چاپ می یافت . در آن روزها اداره شهربانی (نظمیه) تبریز از آراسته ترین و بسامانترین اداره ها بود و پاسبانان و سرکردگان ایشان با آنکه بیشتر از مجاهدان جنگ آزموده و دلیر بودند در کار شهربانی نیز شایستگی بسیار از خود می نمودند و سامان و کاردانی این اداره را هر کسی می شناخت. اگر مسیوایزولسکی راست میگفت چرا روسیان گرفتاری آن پاسبانان و کیفرایشان را از خود ایرانیان نخواستند؟! آیا آن رفتار زشت بایک اداره جز پرده دری معنای دیگری داشت؟! اگر دولت ایران نیز سپاه آراسته و توپ و تفنگ آماده ای داشت و می توانست پاسخ زور را بازور گوید آن زمان دانسته می شد زشتی این رفتارها ناچه اندازه بوده .

از این پرده در یها سراسر تبریز بجوش آمده نزدیک بود بیکباره رشته پاره گردد . انجمن ایالتی بجلوگیری برخاسته مردم را بشکیبایی واداشت . نیز از بستن بازار جلو گیری کرد تنها باین اندازه بسنده نمود که بازرگانان تلگرافهایی بنام بیزار جوپی از دژ آهنکی روسیان برای دارالشوری و همه سفارتخانه های دولتهای اروپایی در تهران و روزنامه ها و دیگران بفرستند و بازرگانان در تلگرافخانه کرد آمده تلگرافهای بسیار درازی بدانسان که میبایست فرستادند .

در نتیجه آن تلگرافها تهران نیز شورید و مردم درهمه جا بخروش برخاستند در آن زمان دسته ای بنام «مدافعین وطن» پدید آمده بود . اینان بکوشش برخاسته

بر آن شدند که بازارها بسته گردد و در میدانها گفتارهایی بنام بیزاری از درآهنکیهای روسیان در آذربایجان میان انبوه مردم رانده شود و آگاهیها در این باره در روزنامهها نوشتند. لیکن دولت آنرا نپسندید و اداره شهر بانی بجلوگیری برخاست و آگاهیهای از سوی دولت بیرون داده شد بدین عنوان که سردار سپاه روس در تبریز با قونسول از انجمن ایالتی و حکمران پوزش خواهند خواست.

ولی این نیز درست نبود و تا آنجا که ما آگاهی داریم چنین پوزشی خواسته نشد. روسیان پاسبانان را که دستگیر کرده بودند رها نمودند ولی بتاوان رفتاری که با سالدات در خانه شادروان ثقةالاسلام شده بود سه هزار تومان پول گرفتند. بدینسان گرفتاری بی پایان آمد. ولی خواهیم دید که آخرین گرفتاری نبود.

گشته شدن آقای بهبهانی و میرزا علی محمد خان

در این هنگام که ایران باین سختی‌ها دچار بود بایستی یکدسته مردان بخرد و جانفشان که از سیاست اروپا آگاه باشند رشته کارها را در دست گرفته و توده را که این زمان برسر پا بود پشتیبانی خود برانگیخته در برابر فشار همسایگان يك تپ بایستند و یکدل و یکرو و یککوش پردازند. اینان می‌توانستند از ایران صد هزار سپاه آریند و بهنگام نیاز چندین صد هزار جنگجو برانگیزند و هر گاه چنین کاری میکردند بیگمان روس و انگلیس کوتاه آورده با حال بیمناکی که اروپا را بود و با همچشمی‌هایی که دولتهای اروپایی داشتند هرگز بچنگ نمی‌پرداختند.

افسوس که در چنان هنگامی کسانی که رشته کارها را در دست داشتند کمتر یکی این شایستگی را دارا بودند. چنانکه بارها گفته‌ایم بیشتر وزیران و کارکنان اداره‌ها و بسیاری از نمایندگان دارالشوری از درباریان پیشین قاجاری و خود کسانی بودند که پدر پیدر بیندگی خو گرفته و همیشه روس و انگلیس را بکارهای ایران چیره دیده بودند و ایشان را ماندن و نماندن ایران چندان تفاوت نداشت. اما کسانی که از میان آزادخواهان با ایشان بودند اینان نیز بیشتر مردمان بی‌ارج ترسویی بودند و جاهای خود را بیش از ایران دوست میداشتند. بلکه پاره‌ای دزدی آرزوهای دیگر بودند و هر کدام جز پیشرفت دلخواه خود را نمی‌خواستند. اگر در اینمیان چندتنی پاکدرون و جانفشان بودند آنان نیز در میان دیگران کم‌شده بکاری توانایی پیدا نمی‌کردند.

پشت سر این دسته روزنامه نویسان و انجمن سازان و هیاهو کنان بودند. اینان

نیز در ناشایستی و خود خواهی راه آنان را داشتند و هر یکی مشروطه را خوان یغمایی پنداشته در جستجوی رسد خود بودند. يك چیز شگفت این بود که هر گروهی راه خود را دنبال میکرد و پیش آمد مشروطه را از بهر پیشرفت کار خود پنداشت. مثلا در این هنگام که ایران مشروطه را از اروپا گرفته و یکدسته همه بر آن می - کوشیدند که قانونهای اروپایی بلکه همه شیوه های آنجا را نیز در ایران رواج دهند از یکسو نیز ملایان در هر کجا دست باز کرده بگمان خود « اجرای حدود » میکردند. چنانکه یکی در تبریز پسر حاجی میرزا هادیخان چوب زد. دیگری در قوچان زنی را سنگباران کرد. معین الغریبا نامی از ملایان مشهد بهمدستی یک ملای دیگر در دیه های نیشابور سه کس را از اسماعیلیان بکشت که یکی از زشت ترین داستانهای تاریخی آذربایجان است.

در چنان زمانی بیش از همه آن میبایست که کسانی با نوشتن کتابها و روزنامهها مردم را از معنی درست مشروطه و راه زندگانی نوین آگاه سازند و سود آزادی کشور را فهمانیده همه را بهمدستی و همزبانی خوانند. در چنان زمانی که توده بجنبش آمده کوشها شناو شده بود اگر مردان بخردی پادرمیان بودند بایستی بچاره پراکندگیها و چند تیرگیها که در توده از باستان زمان بود کوشند. بجای همه اینها ناگهان در پایتخت دسته های انقلابی و اعتدالی پدید آمده آتش دو تیرگی زبان زدن گرفت.

اینگونه دسته بندیها یکی از دو راه پیش آید: یا کسانی راهی را در سیاست پیش گیرند و بر سر آن دسته بندی کنند و یامردی آیینی برای زندگانی توده پیشنهاد کند و گروهی آن را پذیرفته در پیرامون آن کشاکش نمایند. ولی این دسته بندی در تهران بیکبار عنوان جدایی داشت: آقای تقی زاده همینکه از تبریز به تهران آمد یا از راه پیروی بدسته بندی های اروپا و یا تنها از بهر فزونی نیروی خود کسانی را از آقایان نواب و حکیم الملک و دیگران با خود همدست نموده دسته ای بنام « انقلابی » پدید آورد و اینان از همان دم بکار پرداخته بر آن کوشیدند که نمایندگان تهران و دیگر شهرها از همدستان ایشان باشند و در این باره تلگرافها بشهرها فرستادند که بدست افتاد و مایه گفتگو گردید. در برابر اینان هم سردار اسعد و دیگران دسته ای

بنام اعتدال پدید آوردند و کار کشاکش بالا گرفت. روزنامهها نیز هر یکی هوای دسته دیگری را داشت از جمله روزنامه «ایران نو» که محمد امین رسول زاده آنرا مینوشت زبان انقلابیان بود. روزنامه استقلال پیروی از اعتدالیان میکرد.

چنانکه میدانیم اینزمان مجاهدان چه در تهران و چه در شهرهای دیگر گروه انبوهی بودند. اگر سررشته داران کشور خودخواهی را کنار نهاده راستی را به پیشرفت کارها میکوشیدند بایستی از اینان سپاهی پدید آورند که هم ایشان کاری پیدا کنند و راه روزی در پیش داشته باشند و هم از بهر کشور نیروی جانبازی درست شود. ولی چون دلسوزی در میان نبود و از اینسوی چنانکه گفته ایم سیاست همسایگان و سودخود سررشته داران هر دو خواستار نا بودی اینان بود اینست کسی پروای ایشان را نداشت یکدسته که زیر دست یفرمخان بودند و بختیاریان که بستگی سردار اسعد داشتند حال بدی نداشتند. ولی دیگران همگی سرگردان روز میگزاردند و بیچارگان از سرنوشت خود آگاهی نداشتند. اینان نیز در آن آشفتگی از هم پراکنده کور کورانه از دو تیرگی انقلابی و اعتدالی پیروی میکردند.

از شگفتی های تاریخ مشروطه است که چون محمد علی میرزا مجلس را بر انداخت و مشروطه خواهان و سردستگان هر کجا بودند گریختند و یا بخاموشی گراییدند ناگهان از میان توده یک ستارخان بیسواد بزرگشده بیابان بیابان خواسته با جان بکوشش پرداخت و از هر گوشه صدها مردان از میان توده بیاری او شتافتند و جانبازانه زیر درفش او گرد آمدند و دست برادری بهم داده جنگ را پیش بردند و روز بروز فیروز تر گردیدند و زمان بزمان بر نیروشان افزود. کار بجایی رسید که از قفقاز صدها کسان بیاری آمدند و از گیلان و اسپهان نیز شورش پدید آمد. سیزده ماه رشته کارها در دست این برخاستگان از میان توده انبوه بود که هم ریشه خود کامگی را کنده بار دیگر مشروطه را بایران بر گردانیدند و هم با سیاست همسایگان برآمدند.

ولی همینکه محمد علی میرزا بر افتاد و بار دیگر وزیران و بزرگان و دانشمندان و اینگونه برجستگان بمیان افتادند و رشته کارها را بدست گرفتند در سایه خودخواهی و ناشایستگی و دغلكاری نه تنها کاری از پیش نبرده کشور را دچار آشفتگی گردانیدند

و با سیاست همسایگان نتوانستند بر آمد. يك كناه بزرگترشان این بود که آن دسته های جانبازان و مردان غیرتمند را نیز فدای خود خواهی و سیاهکاری خویش ساختند.

این داستان از یکسو نمونه ایست که با پاکدلی و جانفشانی هرکاری پیش رود و با دغلبازی و نیرنگ کاری هیچ کاری پیش نرود و از سوی دیگر دلیل است که توده انبوه ایران شایستگی خود را از دست نداده و همه ناشایستی از آن سر رشته - داران بوده.

از سخن خود دور نیفتیم: کشاکش دو دسته بالا گرفته جلو کارها را نگه میداشت. مجاهدان نیز بچندین بخش شده حیدر عمواعلی و علی محمد خان تربیت افزار کارتقیزاده گردیده و بختیاربان به پیروی سردار اسعد و پشتیدان اعتدالیان بودند. یفرمخان دسته های خود را جداگانه نگه میداشت. و چون ستارخان و باقرخان بتهران رسیدند انبوهی بر سر ایشان گرد آمدند ولی خود آنان حال روشن نداشتند و نمیدانستند چه بکنند و با چه دسته ای همراه باشند و از درون دلها آگاه نبودند. مردانی که بکشتن و کشته شدن خو کرده و جز مردانگی و جانبازی شیوه ای نشناخته در برابر این نیرنگها و رویه کاریها همچون پلنگ بیابان بودند که بکوچه های پیچاپیچ و بن بست شهری افتد و راه چاره را کم کند.

ما چگونگی خواستن اینان را بتهران نوشتیم. ولی این را نکفتیم که چون ایشان از تبریز بیرون آمدند و در میانج و زنجان مردم آن شور را در پیشواز ایشان از خود نمودند و در تهران همینکه آگاهی رسید که از تبریز بیرون آمده اند همگی مردم با شور و خروش به بسیج پیشواز و پذیرایی برخاستند این جوش مردم روسیاند و بر آن داشت که بآمدن ایشان بتهران نیز خرسندی نداده به بیرون کردن از ایران بکوشند و این خواهش را از دولت کردند. چنین پیداست که سردار اسعد و سپهدار نیز از آمدن ایشان بتهران ناخوشنود بودند. این بود تلگرافی بنجف فرستاده از آقایان آخوند خراسانی و حاج شیخ مازندرانی خواستار شدند که بتلگراف سردار و سالار را بنجف خوانند. پیداست که عنوانشان این بوده اینان مایه شورش هستند و

سر فرمان دولت فرو نمی آورند. چنانکه در دیگر جاها همین عنوان را داشتند ولی گمان ندارم آخوند و حاجی شیخ با آن آگاهی که از حال ستارخان و باقرخان داشتند و با ارجی که پا کدلانه بجائفتشانی های آنان می نهادند این سخن را باور نموده باشند. هر چه هست در آن روزهایی که ستارخان و باقرخان در قزوین بودند تلگرافی از نجف بایشان رسید که آخوند و حاج شیخ آرزوی دیدار ایشان کرده خواستار شده بودند که از همانجا روانه نجف گردد. لیکن ستارخان آنرا نپذیرفت. از اینجا می توان دانست که در تهران چه سرگذشتی چشم براه ایشان داشت و بیگمان کوششها بکار می رفت که آنان را آلوده و بد نام گردانند و از دیده مردم براندازند و بیگمان اینان با ساده درونی که داشتند از آن دامها نمی توانستند بیرون جهند.

این زمان ستارخان در پارك اتابك و باقرخان در عشرت آباد نشیمن داشت و بهر کدام ماهانه هزار تومان از دولت داده میشد و بسیار ارجمند بودند ولی اینها جز برای چند گاهه نبود. از روزیکه اینان بتهران آمدند کسانی خود را بایشان بسته و گرد ایشانرا تهی نمیگزاردند. لیکن بیشتر اینان مردان دغلبازی بودند که جز بسود خود نمیکوشیدند. ستارخان از کشاکش اعتدال و انقلاب سخت دلگیر گردیده میخواست بجلو گیری کوشد ولی این کشاکش که از سرچشمه دیگری آب میخورد نیرومندتر از آن بود که او بتواند از عهده جلو گیری بر آید.

اینحال سردستانگان آزادی و مجاهدان است که بچندین دسته بودند. در این میان ملایان نیز یکدسته ای پدید آورده و اینان نیز با انقلابیان دشمنی مینمودند و چنین می گفتند علمای نجف قنوی به بیدینی تقی زاده داده اند و باید او را از مجلس بیرون کرد و گویا چنین نهاده شده بود که آقای بهبهانی بنمایندگی از علمای نجف بمجلس بیاید و در اینجا نیز با انقلابیان از در دشمنی در آمده بجلو گیری کوشیده شود و پیداست که چنین کاری بر تقی زاده و دسته او زیانها داشت و شاید در میان توده جنبشی بیدخواهی ایشان پدید می آورد.

در این گرمای گرم شب شنبه بیست و چهارم تیرماه (نهم رجب) چهارتن مجاهد بخانه سید عبدالله ریخته در برابر چشم کسانش او را کشتند. اگر چه کشتن کان نام

بنام شناخته (*) نشدند ولی بیگمان از دسته حیدر عمواعلی بودند و این خونریزی را با دستور تقیزاده کردند. حیدر عمواعلی که ما آنهمه ستایش های بجا از کردانی و دلیری او کرده ایم این زمان در تهران افزار دست تقی زاده گردیده باین کارهای ناشایست برمیخواست آقا سیدعبدالله با آنهمه کوشش ها در راه مشروطه چرا بایستی او را بکشند؟.. خوب بود بیادمی آوردند روز سوم تیر (روز بمباردمان مجلس) را که در چنان روزی تقیزاده در خانه خود نشست و رونمود. ولی سیدعبدالله دلیرانه بمجلس آمد و ایستادگی کرد و آنهمه کردند دید. این چکار است که کسی در چنان روزی از خانه بیرون نیاید و در یازده ماه که مجاهدان با سپاه خود کامگی دست پنجه بودند بهیچ کاری بر نخیزد ولی همینکه خود کامگی بر افتاد و میدان باز شد این زمان با دست این و آن « انقلاب » کند و بآدمکشی پردازد؟! اگر این شنیده بود در شورش فرانسه آدم کشی ها کردند بایستی فراموش نکنند که آن آدمکشی ها را بسود کشور خویش کردند نه بسود همسایگان! و انگاه در آنجا نیز از این کارها جز زبان برنخواست. این چه روابود که پیرامونیان محمدعلی میرزا از باغشاه در آمده جا در میان آزادیخواهان گیرند و کسی را با ایشان سخنی نباشد. ولیکن آقا سیدعبدالله را که یکی از پیشروان آزادی بود و همیشه در پیش آمد ها ایستادگی میکرد بدینسان بخاک اندازند!؟

فردای آن روز تهرانیان بازارها را بستند و خروش بزرگی برخاست. نیز در مجلس اعتدالیان پیش آمد را بگفتگو گزارده بشور و فریاد بی اندازه پرداختند. اینسان از دولت گرفتاری کشند گان بهبهانی را میخواستند ولی دولت را آن توانایی نبود. کم کم مردم پرده از روی کار برداشته از تقیزاده نکوهش آغاز کردند و بیرون کردن او را از مجلس خواستار شدند. سه روز بازار بسته ماند. میگویند تقیزاده چون دید ایستادگی نمیتواند بسردار اسعد پناه برد و شب بخانه اورفت. سردار اسعد نیز با آنکه از اعتدالیان بود بنگاهداری او برخاست.

(*) چنانکه سپس دانسته شد یکی از ایشان رجب نام سرامی بود که از قفقاز آمده و در تبریز در شه-ار مجاهدان قفقازی در جنگها دست داشت و سپس بتهران آمده بعمواعلی پیوست و بدستور او بآن کار برخاست و این بود پس از کشته شدن بهبهانی در تهران نایستاده دوباره بتهبریز باز گشت و در آنجا بود تا در چنک محرم ۱۳۳۰ با روسیان تبری ازدهانش خورده کشته گردید. میگویند: شادروان بهبهانی را نیز ازدهانش زده بود.

از آنسوی ستار خان و باقر خان و معز السلطان و ضرغام السلطنه چهار تن که در کشاکشهای مشروطه خواهی جانبازی کرده و دارالشوری را نتیجه جانبازیهای خود می شمارند چیر کیهای تقی زاده و درماندگی دارالشوری بر آنان ناگوار افتاد و اینست با هم سوگند خورده و پیمان نهادند که پشتیبانی دارالشوری بکوشند و آن را در برابر چیر کیهای انقلابیان نکهدارند و این پیمان خود را نوشته در روزنامهها پراکنده ساختند. یکی از درخواستهای اینان آن بود که چندتن که بدسته بندی برخاسته و این کشاکش را پدید آورده اند باید از مجلس بیرون روند. از این پیش آمد تقیزاده ناگزیر شده چهارصد تومان پول از مجلس گرفته از تهران بیرون رفت و از راه کیلان و تبریز روانه استانبول گردید.

در همان روزها مستوفی الممالک رئیس الوزراء گردید و این کابینه پنجم بود که پس از برافتادن محمدعلی میرزا بروی کار می آمد. کابینه سپهدار از دیر باز در سایه کشاکش انقلابی و اعتدالی از کار بازمانده بود و سرانجام از میان برخاست. سپهدار و سردار اسعد در این کابینه نبودند و در مجلس بمیان نمایندگان درآمدند و لسی سردار اسعد در کارها دست داشت و وزیران از سخن میشنیدند و او از پیمان و همدستی آن چهار تن سخت خشمناک بود و در دشمنی آنان با انقلابیان همراهی مینمود. چنانکه سپهدار در نهان با آن چهارتن همراهی داشت.

کشاکش پیش می رفت و شب نهم مرداد ماه نیم ساعت از شام گذشته هنگامیکه علی محمد خان تربیت همراه سید عبدالرزاق نامی درشکه نشسته و از خیابان لالهزار میگذشت در سر چهار راه مخبرالدوله چندتن از مجاهدان از دسته معز السلطان بر سر درشکه ریخته علی محمد خان و سید عبدالرزاق هر دو را با گلوله کشتند. این نیز بادستور اعتدالیان و بنام کیند خواهی از انقلابیان بود. بیچاره علی محمد خان جوان قربانی هوسبازها و کینه جویها گردید. کسانی گفته اند ستار خان از این کشتار آگاهی داشت.

ولی آقای یکانی میگوید: هیچگونه آگاهی نداشت و چون کشند کان میخواستند با او پناهنده شوند نپذیرفت (*).

هر چه هست از این پیش آمد هر کس را بیم گرفت و اروپاییان بزبان آمدند. با آن دسته بندیها که مجاهدان را بود و این کینه توزی که بمیان ایشان افتاده بیم آن میرفت آدمکشی های پیاپی روی دهد. وزیران و نمایندگان و سردستانان همگی زشتی کار را دریافتند و همگی بر آن شدند که باید جلو گیری شود. ولی از چه راه؟ نمایندگان روس و انگلیس بر آن بودند که از همه مجاهدان ابراز جنگ را بگیرند و آنان را بی کارهای خود فرستند. کابینه نوین مستوفی الممالک نیز که انقلابی و اعتدالی را بهم در آمیخته و از اندامهای آن حکیم الملک و نواب و فرمانفرما بودند اینان نیز همه آن اندیشه را داشتند. با آلودگی که این هنگام مجاهدان را بود جز این نتوانستند کرد. تو گفتی آن کشاکش و دسته بندیها تنها از بهر این بود که یکمشت مردان غیرتمند و دلیر را که بچشم بیگانگان خار بودند آلوده گردانند و از دیده مردم بیاندازند و در میان ایشان تخم کینه و دشمنی بکارند و سپس انقلابی و اعتدالی دست بهم داده بکنند ریشه ایشان همداستان کردند.

در کتاب آبی عبارتهائی هست که باید در اینجا بیاوریم: میگوید:

«وزیر خارجه آهنگ دولت را (درباره گرفتن تفنگ از دست مجاهدان) با وزیر مختار روس بگفتگو گذاشت. من نیز با ایشان بودم. میو پا کلوفسکی آهنگ دولت را نیکخواهانه برآست داشت و پیش از همه دستگیری کشندگان سید عبدالله را سپارش کرد و چون پیش از آن با میو پا کلوفسکی در این زمینه گفتگو کرده و همداستان شده بودیم که دولت را باین کار دلیر تر گردانیم این بود من اندیشه خود را باز نمودم ولی من بیشتر گرفتن ابزار جنگ از دست مجاهدان را سپردم زیرا پس از اینکار دستگیری مجاهدانی که بسته ایران نیستند و دستگیری کشندگان آسان می شود.

از سخنان نواب چنین بر آمد که دولت ایران می ترسد که اگر مجاهدان

(*) یکی از ایشان آقابالا نام از دسته معز السلطان بوده. آقای یکانی میگوید: من ایستاده بودم که او همراه دیگران بیارک انابک آمدند و دیگران دور ایستادند و آقابالا نزدیک آمده بگوش سردار سخنی گفت. سردار آشکاره پاسخ داد: من از این کار آگاهی ندارم و هرگاه دولت شمارا بخواهد گرفته بدست اومیه پارم. میخواهید بمایید. میخواهید بروید. آقا بالا این را شنیده باز گشت و با همراهان خود بیرون رفت.

ایستادگی سختی کنند دولت روس آنرا بهانه کرده سپاه خود را از فرزین
بتهران بیاورد وزیر مختار روس بایشان زبان داد که دولت امپراتوری
روس هیچگاه نخواسته و نمیخواهد بهانه برای آوردن سپاه بتهران
پیدا کند . . . »

این گفتگو در دهم مرداد ماه بوده. همان روزها دولت بر آن بود با دست قزاقخانه
و دیگر نیروی دولتی بکار پردازد و با رییس قزاقخانه چگونگی را بگفتگو میگراشت .
لیکن سپس سختی کار را دریافته بر آن شد که با خود سردستانگان از پیش گفتگو شود و
آنگاه آکھبی پراکنده کرده مهملتی نهند که در آن کسانی که بخواهند خودشان تفنگها
را باز دهند . دو نماینده روس وانگلیس این را نمی پسندیدند . لیکن چون پای
نمایندگان مجلس و کسان دیگری در میان بود دولت نتوانست پیروی از راهنمایی آن
دو نماینده بکند .

کسانی از نمایندگان آذربایجان با ستار خان و باقر خان گفتگو کردند و روز
دهم مرداد همگی ایشان را با مصمصام السلطنه و دیگر سردستانگان بمجلس خواندند و
در نشستی که هفت ساعت کشید و گفت و شنید فراوان رخدادهای مجلس قانونی نهاد در باره
اینکه جز سپاهیان و پاسبانان شهر بانی دیگری تفنگ و ابزار جنگ نتواند برداشت و از
مجاهدان تا چهل و هشت ساعت اینها گرفته شود و هر گاه ایستادگی کردند گوشمال
یابند . چون این قانون گزارده شد ستار خان گفت: نخست کسی که آن را بکار بندد من
خواهم بود . سپس او و همگی دیگران سوگند یاد کردند که بدولت نافرمانی نمایند .
بدینسان نشست باختر سندی و شادمانی بیابان رسید و دولت قانون را با دستور بکار بستن آن
بچاپ رسانیده آکھبی بس درازی در شهر پراکنده نمود . هر کسی میپنداشت آسیب
فرا رسیده گذشت و دیگر خونی ریخته نخواهد شد . ولی کینه توزیها و بدخواهیها که
کسانی را در درون بود نگذاشت کار بی خونریزی پیش رود و ناگهان یکی از شومترین
داستانهای تاریخی رخداده . زیرا از یکسوی بسیاری از مجاهدان نمیخواستند پی کار
خود روند و بسیاری از کار خود بیکبار دور افتاده اگر هم میخواستند نمیتوانستند و
ایمان ناگزیر بنافرمانی برخاستند . از سوی دیگر دولت نخواست این قانون را داد گرانه
بکار بندد و چون خود مستوفی رییس الوزراء و بیشتر وزیران از دسته انقلابی بودند و

چنانکه گفتیم این دسته کینه چهارتن سردار را (ستارخان و باقرخان و مرغام السلطنه و



۹- ستارخان درمهران با گروهی از تهرانیان و تبریزیان

معز السلطان) در دل داشتند. همچنین سردار اسعد که در همه کارها دست از این

چهارتن سخت خشمناک بود. بویژه از ستارخان که از بس خشمناک بود زبان خود را لکه نمیتوانست داشت. همچنین فرمانفرما از ستارخان دل آزردهای داشت، یفرمخان هم که این زمان هم رییس شهر بانی تهران و هم سردار سپاهها بود و نیروی بزرگی را در دست داشت او نیز با ستارخان و معز السلطان از در دشمنی بود. این کینهها نگراشت قانون را داد گرانروان گردانند و انقلابیان بر آن شدند که بستگان خود را نگهدارند. گذشته از مجاهدان خود یفرم از ارمنی و مسلمان که بایشان رخت سپاهیگری پوشانیده بود و گذشته از بختیاریان که همین عنوان را داشتند در این هنگام نیز حیدر عمواغلی و دستههای او دیگر هواداران انقلابیان را از یکسوتفنگ از دستشان گرفتند و از یکسودر شمار سپاهیان گرفته دوباره تفنگ دادند. پیداست که این رفتار چه نتیجهای را پیش میآورد و عنوان بدست دیگران میداد که کردن بقانون نگرارند.

گذشته از این در سایه خونریزی که روداده و علیمحمدخان کشته شده بود دسته حیدر عمواغلی باین خرسندی نداشتند که دسته مجاهدان چهار تن را تنها از ابزار جنگ لخت کنند و بر آن میکوشیدند کار را بزد و خورد رسانیده گزند نیز بخود آنان برسانند و بیگمان بسیاری از وزیران و دیگران این آهنگ را داشتند و بیگمان همسایگان نیز آنرا خواستار بودند. بویژه در باره ستارخان و باقرخان که کفتم از دیر باز چنین بدخواهی را داشتند و خواهیم دید که چه نتیجهای از اینها برخاست.

پیش آمد پارك اوابك

این یکی از اندوهناکترین داستانهای تاریخ مشروطه است و چون تلخترین میوه تباهاکاریهای سر رشته داران بوده نگزارده اند چگونه آن برآستی شناخته شود و تا توانسته اند پرده بروی آن کشیده اند. (*) چنانکه گفتیم پارك اوابك نشیمنگاه ستار خان بود. روز پنجشنبه دوازدهم تیر ماه چون ستارخان از مجلس بازگشت چنانکه در آنجا زبان داده بود بکسان خود دستور داد که تفنگ و فشنگ خود را آوردند برای سپردن بدولت آماده باشند و چنین گفت: «کاری نکنید که کاسه بر سر ما شکند». کسانی از پیرامونیان ناخرسندی نموده میگفتند: «با این دشمنی که میانه شما با یفرمخان و دیگرانست پس از گرفتن ازار جنگ باشما و سالار رفتار دیگر پیش خواهند گرفت» ستارخان گفت: «این دولت را ما خودمان بر آنکیخته ایم و شایسته نیست که با او نافرمانی کنیم. و آنکه در اینجا میان شهر چگونه میتوان جنگ نمود». (بدینسان او و باقر خان بدادن تفنگ خرسندی داشتند و بمجاهدان نیز راهنمایی میکردند فردای آنروز ستارخان بمهر آباد بمهمانی خسروخان رفت و شب شنبه را در آنجا بود) آقای یکانی میگوید: ما از این پیش آمد خوشنود گردیده بدربان و دیگران سفارش کردیم جای سردار را بمجاهدان آگاهی ندهند تا بی او نروند (چه در این هنگام مجاهدان از آگاهی که دولت در شهر پراکنده ساخته و چهل و هشت ساعت مهلت داده بود که همه تفنگهای خود بسپارند بجوش آمده دسته دسته بیارک میآمدند و سراغ سردار را میگردفتند.)

از جمله خلیل خان ارك (*) (با دستهای با نجاتر آمد و از دربانان بجستجو برخاسته جای سردار را دانست و در زمان بمهر آ باد رفته بهرزبانی بود او را بشهر باز گردانید. دسته مجاهدان معز السلطان بیارک در آمده میگفتند ما از دولت سه مامونیم ماهانه میخواستیم تا نهد تفنگ از دست نمیدهیم. نیز چون در آ کھی دولت نوشته شده بود به تفنگهایی که نشان دولت را دارد و از آن خود دولت بوده بهایی نپردازد مجاهدان از این نیز کله داشتند و چنین میگفتند ما این تفنگها را در جنگ از دست دشمنان مشروطه در آورده ایم و مفت از دست نکزاریم.)

این درخور گفتگوست که برای چه دسته معز السلطان او را رها کرده داوری نزد ستارخان آورده بودند و ما نمیدانیم آیا خود او چنین دستوری بمجاهدان داده بوده و یا مجاهدان از نومید شده و از ناچاری رو بستارخان آورده بودند هر چه هست کار زشتی بشمار است.

از پسین روز شنبه اینان در پارک بخروش و غوغا برخاستند و ستارخان چون گمان دیگر نمی برد بهمدستی باقر خان و دیگران بر آن شدند پیامردی غوغا را فرو نشانند. از نمایندگان آذربایجان شادروان شیخ اسماعیل هشترودی و معین الرعا با و معتمد التجار نیز پای در میان داشتند. یکبار نیز اسدالله میرزا وزیر پست و تلگراف و آقای حاج سید نصرالله اخوی نماینده تهران با نجا آمدند و با سردار و سالار گفتگو کردند. ولی مجاهدان تندی مینمودند و سر رام شدن نداشتند و پیداست که دستههایی نیز از بیرون بمیان ایشان دراز میشده. نیز چنین پیداست که دسته بندی یفرمخان و سردار اسعد و حیدر عموغلی و پیدادگری دولت که از این دسته تفنگ را نگرفت بر ستارخان و باقر خان ناگوار افتاده و در این هنگام ایشان را دودل ساخته بوده و اینست کار را با آسانی بکرویه نمی توانستند کرد) ..

شب یکشنبه دولت بسیج جنگ میدید و هر چه داشت از سواره و پیاده (*) و ژاندارم

(*) او چون در جنگهای تبریز ارك را در دست داشت با این نام شناخته گردید و در جای دیگر گفته ایم

که ستارخان او را بسیار کرامی میدانست.

(*) دستههایی را تازه گرفته بودند که بنام رزبمان خوانده میشد.

وپولیس وقزاق وسوارهای بختیاری که رویهم رفته دوهزار و صدوسی تن بشمار میرفتند برای فردا آماده میساخت گذشته از فداییان ارمنی ومجاهدان حیدر عمواغلی ودیگران که بکینه انقلابی واعتمادی وبنام خونخواهی علیمحمد خان تربیت ، داوطلبانه آماده بودند . بابولکنیک رئیس قزاقخانه سکالش کرده اندیشه خواسته بودند ولی فرماندهی بنام یفرمخان وسردار بهادر بود .

(چون روز فرا رسید این دسته ها همگی در میدان توپخانه گرد آمدند و با دستور فرماندهان باهنگ پارك روانه شده پیرامونهای آنرا فرا گرفتند . نیز دوشصت تیر و دو توپ ما کریم ویکتوپ بیابانی در اینکوشه و آن کوشه آماده کار گزارند) در سراسر تهران شور وجنبش پدید آمد ومردم در اینجا وانجا انبوه شده از پیش آمد سخت دلتنگی داشتند . این برایشان ناگوار بود که ستارخان و باقرخان را که چندماه پیش با آن شکوه بیماند پیشواز کرده وبشهر در آورده بودند امروز بدینسان در تنگنا بینند . این بود دسته هایی بخروش برخاسته بر آن شدند پبارك شتابند . خودی و بیگانه افسوس می خوردند .

(همان روز معز السلطان و ضرغام السلطنه کار را سخت دیده هر دو بر آن شدند که بگریزند وجان بدر برند . معز السلطان بامشهدی صادق نامی بشمیران شتافته در سفارت عثمانی بست نشست . ضرغام السلطنه با چند تنی از تهران بیرون رفته بشاه عبدالعظیم پناه برد . بر ضرغام السلطنه سخنی نداریم ولی این بدکاری از معز السلطان فراموش نشدنیست که کسان خود را بایستادگی وامیداشت وبهنگام سختی خود اواز میدان در رفت وبیک سفارت بیگانه ای پناه جست)

(از آنسوی در پارك مجاهدان همچنان در خروش بودند ودسته دسته مردم بانجا آمده بیرون میرفتند . ستارخان و باقرخان از جنگ پرهیز داشتند و کمتر گمان می کردند کار بخونریزی کشد . امروز نیز میکوشیدند مجاهدان را رام گردانند . در این میان کسانی تلاش کردند بلکه سردار و سالار را از آنجا بیرون کشند تا پای ایشان در میان نباشد . یکی از ایشان سردار جنگ برادر سردار اسعد بود که کسی را فرستاده خواستار شد ستارخان آنروز را بخانه اورود ولی ستارخان چون گرفتار بود نتوانست)

نیز چند تن از اروپاییان با آنجا در آمده ستار خان نیکخواهی نمودند و خواهش کردند هر چه زودتر شورش را بخوابانند. پیداست که آنان از درون کارها آگاهی داشتند لیکن ستارخان از نا آگاهی پیش آمد را آسان میگرفت و گاهی میگفت: «مگر از بهر سیصد تفنگ مردم را خواهند کشت؟»

(آخرین کاریکه شد ستارخان بمجاهدان پیشنهاد کرد يك نیم از ماهانه های پس مانده ایشان را از دولت گرفته بپردازد و برای يك نیم دیگر خود او پایندان باشد که پس از چندی پرداخته شود مجاهدان نیز بی گفتگو و تفنگها را بدهند. مجاهدان باین خرسندی دادند و آقای امیر خیزی بنمایندگی از سردار و سالار بدر بر رفته با هیئت وزراء که کردهم بودند گفتگو نمود. هیئت وزراء پیشنهاد را پذیرفت و دوتن را که مرآت - السلطان و میرزا غفارخان زنوزی باشد همراه فرستاد که چون مجاهدان تفنگها را از دست گزارند اینان بر گردند و خبر بیاورند و آنگاه پول فرستاده شود)

امید میرفت غوغا با آسانی فرو خواهد نشست. ستارخان دستور داد نامه های مجاهدان را بنویسند و تفنگها را یکایک گرفته در اطاقی گرد آورند و آقای یکانی را باین کار بر گماشت. ولی هنوز چند تفنگی گرفته نشده بود که ناگهان دوتن عثمانی از کارکنان سفارت بنام جمیل بیک و جمال بیک با آنجا در آمدند و یکی از ایشان در میان مجاهدان بکفتار پرداخته چنین گفت: « این مجاهدان در راه آزادی تلاشها کرده اند و بیشتر ایشان پدر یا برادر یا پسر خود را از دست داده اند. تفنگها را نیز در جنگ از دست دشمن بیرون آورده اند این رفتار دولت با اینان بیداد گرانه است »

دانسته نیست اینان را که باینجا فرستاد و خود چه میخواستند. اگر بگوییم معز السلطان ایشان را فرستاد باید یقین کنیم معز السلطان با دشمنان ستارخان هم دست و بخون او تشنه بوده. هر چه هست از این کفتار مجاهدان دوباره شوریدند و بدادن تفنگ خرسندی ندادند. در اینمیان دسته هایی از مردم تهران نیز فرارسیدند. اینان نیز از راه دیگر بشوراندن مردم پرداختند. ستارخان سخت بر آشفته و چون از آغاز روز گرفتار تب بود و زمان بزمان رو بفرونی آن می افزود این هنگام تب و خشم دست بهم داده او را از تاب انداختند و چنان حالش بهم خورد که در آنجا نتوانست نشست و او را برداشته با طاقش